

*Critical Studies in Texts and Programs of Human Sciences,*  
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)  
Monthly Journal, Vol. 22, No. 9, Autumn 2022, 351-373  
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.37273.2303

**A Critical Review on the Book**  
***Ancient Greek Philosophy***  
***From the Presocratic to the Hellenistic Philosophers***

**Hamidreza Mahboobi Arani\***

**Abstract**

*"Ancient Greek Philosophy: from the Presocratic to the Hellenistic Philosophers"* is a book written for undergraduate philosophy students in the United States. The author's attempt in this relatively concise book is to show that ancient Greek philosophy is not a history of disparate opinions from various philosophers, but rather a coherent line or lines of thought that extend throughout the period. Based on these lines of view, a unified narrative of this period's philosophy can be presented. The author, in particular, follows a line of thought in Greek philosophers' quest for actual knowledge and good and prosperous life that begins with Socrates and continues through Plato, Aristotle, and the late ancient philosophers. After introducing the work and providing a general report on its argumentative content, the current article reviews it primarily in light of the author's approach and goals. It clarifies its place in an undergraduate course on ancient Greek philosophy.

**Keywords:** Ancient Greece, Intellectual Knowledge, Empirical Knowledge, Love of Wisdom, Good and Happy Life.

\*Assistant Professor in Philosophy, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran,  
h.mahboobi@modares.ac.ir

Date received: 18-07-2022, Date of acceptance: 03-11-2022





## بررسی و نقد کتاب فلسفه یونان باستان: از پیش‌سقراطیان تا فیلسوفان دوران یونانی‌مآبی<sup>۱</sup>

حمیدرضا محبوبی آرانی\*

### چکیده

فلسفه یونان باستان کتابی است نگاشته‌شده برای دانشجویان فلسفه در آمریکا در دوره کارشناسی. تلاش نویسنده در این کتاب نسبتاً مختصر آن است که نشان دهد فلسفه یونان باستان عبارت از تاریخ آرای پراکنده و متشتت فیلسوفان گوناگون نیست و می‌توان خط یا خط‌های فکری انسجام‌بخشی را پیدا کرد که در کل این دوران امتداد پیدا می‌کند. براساس این خط‌های فکری می‌توان روایتی یک‌پارچه از کل فلسفه این دوره را به‌دست داد. نویسنده، به‌طور خاص، این خط فکری را در تلاش فیلسوفان این دوران برای رسیدن به شناخت حقیقی و زندگی خوب و سعادت‌مند دنبال می‌کند که از سقراط می‌گذرد و در افلاطون و ارسطو ادامه پیدا می‌کند. مقاله کنونی، پس از معرفی اثر و گزارشی مختصر از محتوای استدلالی آن، درنهایت به نقد و بررسی این کتاب براساس اهداف و رویکردهای مؤلفش می‌پردازد و جایگاه آن را در درس‌های مربوط به فلسفه یونان باستان روشن می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** یونان باستان، شناخت مبتنی بر عقل، شناخت مبتنی بر تجربه، عشق به حکمت، زندگی نیک و سعادت‌مند.

### ۱. مقدمه

برای ما ایرانیان فلسفه یونان از اهمیتی دوگانه برخوردار است. از یک سو، فلسفه یونان باستان سرآغاز تفکر فلسفی به حساب می‌رود و مشتمل بر برخی از تأثیرگذارترین فیلسوفان تاریخ

\* استادیار گروه فلسفه و حکمت و منطق، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

h.mahboobi@modares.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۸/۱۲



بشری است و ازدیگرسو تأثیری که این فلسفه در شکل‌گیری و نضج فلسفه اسلامی داشته غیرقابل انکار است. خوش‌بختانه درباره فلسفه یونانی از زمان پیش‌سقراطیان تا ارسطو و خود ارسطو کم‌وبیش کتاب‌های خوبی هم به فارسی نگاشته شده و هم ترجمه‌های نسبتاً خوبی از آثار این فیلسوفان در دست است؛ هرچند به‌هیچ‌وجه این مایه آثار تألیفی و ترجمه در مقایسه با انبوه آثاری که درباره این فیلسوفان، به‌ویژه در زبان انگلیسی و آلمانی، نگاشته شده کافی نیست. هنوز جای کار در این حوزه بسیار است و نقص‌های عمده‌ای در شناساندن هرچه دقیق‌تر این فلسفه و پیوندهای آن با فلسفه اسلامی وجود دارد. به‌ویژه شاید نقص عمده در زبان فارسی وجود آثاری است که ما را با فلسفه‌های دوران یونانی مآبی، به‌ویژه شارحان اسکندرانی ارسطو، که درواقع حلقه اتصال اندیشه یونانی با جهان اسلام نیز بودند، آشنا کند.

کتاب *فلسفه یونان باستان: از پیش‌سقراطیان تا فیلسوفان دوران یونانی مآبی*، تألیف توماس ای. بلاکسون، یکی دیگر از کتاب‌هایی است که درباره فلسفه یونان توسط انتشارات معتبر ویلی-بلاکول (Willy-b) در سال ۲۰۱۱ منتشر شده است. توماس ای. بلاکسون دکترای خود در فلسفه را از دانشگاه ماساچوست در امهرست (University of Massachusetts at Amherst) گرفته و استاد دانشگاه ایالتی آریزونا (State University of Arizona) است. علایق فلسفی وی، به‌طور خاص، شامل فلسفه یونان، معرفت‌شناسی، مسائل مربوط به هوش مصنوعی، و عقلانیت می‌شود. در حوزه تدریس و تحقیق نیز عمده آثار بلاکسون به همین قلمروها معطوف است.

## ۲. هدف و روش کتاب

بلاکسون در مقدمه کتاب هدف و دلیل نگاشتن چنین کتابی را با رویکرد خاصی که در آن وجود دارد توضیح می‌دهد. «من این کتاب را برای دانشجویان در درس فلسفه باستان نوشتم؛ درسی که برای همه دانشجویان رشته فلسفه در بیش‌تر دانشگاه‌های آمریکا درسی اجباری به‌شمار می‌رود» (p. ix).<sup>۲</sup> تجربه بلاکسون در کلاس‌های درس خود در فلسفه یونان بر او آشکار ساخته که بیش‌تر دانشجویان فلسفه از کتاب‌های موجود درباره فلسفه یونان چندان راضی نیستند. اما چرا؟

کتاب‌هایی که به‌نحوی به فلسفه یونان مربوط می‌شوند و دانشجویان کارشناسی فلسفه برای آشنایی یونان بدان‌ها رو می‌کنند، به‌نظر بلاکسون، عمدتاً بر چند قسم هستند:

۱. گزیده‌ها یا گل چین‌های سنتی که در آن‌ها براساس ترتیب زمانی ولادت و مرگ فیلسوفان برخی از نوشته‌ها و گفته‌های آن‌ها انتخاب و ترجمه شده و در ذیل بخش مربوط به آن‌ها نهاده می‌شود.

۲. گزیده‌هایی نوتری که به‌نحو موضوعی سامان یافته‌اند.

این دو دسته کتاب غالباً تفسیرهای مفصلی برای این متن‌های بسیار دشوار و گاه گنگ و چندپهلوی فراهم نمی‌آورند و لذا نمی‌توانند چندان گرهی از کار دانشجویان بگشایند؛ هرچند به‌عنوان منابع اصلی از اهمیت بالایی برخوردارند.

۳. آثار دانشورانه مرجع که غالب آن‌ها یا بر روی یک دوره خاص یا بر روی متن خاصی تمرکز کرده‌اند و به تفصیل و با جزئیات بسیار بدان پرداخته‌اند. به‌نظر بلاکسون، دانشجویان وی در فهم این آثار نیز مشکل داشتند، چراکه مطالعه و درک این تحلیل‌های مفصل بدون داشتن فهمی کلی از فلسفه یونان دشوار، اگر نگوئیم ناممکن، است.

وانگهی، به‌عقیده بلاکسون، این نظر پروفیسور آناس (Annas) کاملاً درست است که «ویژگی و خصیصه بارز فلسفه در جهان باستان بحث و گفت‌وگو و آگاهی از دیدگاه‌های بدیل است» (p. ix) و هر اثری درباره فلسفه یونان می‌بایست این ویژگی و خصیصه را نشان دهد. به‌نظر بلاکسون، یکی از بهترین راه‌ها برای نشان‌دادن این ویژگی تمرکز کردن بر سیر تحول و بسط برخی خطوط اساسی فکر در درون سنت فلسفی یونان باستان است، به‌جای آن‌که بخواهیم به بررسی تمام زیروبم آن پردازیم یا گزیده‌هایی از متون مربوط فراهم آوریم و با کنار هم نهادن آن‌ها فراموش کنیم که این نوشته‌های متفاوت درواقع ترجمان خط‌های فکری گوناگونی هستند که درواقع، هم‌چون موتور، ماشین فلسفه یونان باستان را به‌پیش می‌رانند. بحث‌های جدا درمورد تک‌تک فیلسوفان، هرچند بسیار مفصل و دقیق هم باشد، هرگز نمی‌تواند تاریخ فلسفه به‌معنای واقعی کلمه به‌شمار آید. به‌نظر بلاکسون، اندیشمندان و فیلسوفان یونان باستان نیز به‌مانند همه اندیشمندان و فیلسوفان استدلال‌های خود را بر بستر و بافت برخی خط‌های فکری کم‌وبیش پیوسته‌ای مطرح ساختند و تقریر کردند و تنها با درنظرداشتن این پس‌زمینه است که می‌توان هم از تفکرات این فیلسوفان سر درآورد و هم فهمید چرا برخی تفسیرها از متون دشوار آن‌ها بیش از تفسیرهای دیگر معقول و پذیرفتنی‌اند.

آن خط یا خط‌های فکری‌ای که برای بلاکسون اهمیت بیش‌تری دارد آن‌هایی است که به‌نحوی از سقراط می‌گذرد، چراکه سقراط شخصیت محوری بخش عمده سنت فلسفی

باستان است. بدین ترتیب، وی در اثر خود می‌کوشد تا متن‌های گوناگون در فلسفه یونان باستان را به‌نحوی کنار هم گذارد که بتواند روایت‌گر خط‌های فکری خاص موردنظر وی باشند. البته، چنان‌که خود بلاکسون تصریح دارد، در درون سنت فکری یونان باستان می‌توان خط‌های فکری گوناگونی را تشخیص داد و لذا روایت‌هایی از این فلسفه را به‌دست داد که از خط‌های فکری دیگری، کاملاً متفاوت از آن‌چه او فراهم آورده، سخن می‌گویند. حتی می‌توان از متن‌های مورد استفاده وی نیز تفسیرهای دیگری به‌دست داد که سر از روایت یا روایت‌های دیگری درمی‌آورند. اما آن‌چه برای بلاکسون مهم است این نکته است که می‌توان با ارائه یک روایت از این فلسفه، روایتی که براساس خط یا خط‌های فکری دنباله‌داری استوار است، درک و فهم این فلسفه را جذاب‌تر و آسان‌تر ساخت؛ امری که آن سه دسته کتاب درباره فلسفه یونان باستان در انجام، آن‌چنان‌که باید و شاید، توانا نیستند.

چنین هدف و رویکردی، کتاب را به‌گونه‌ای از یک اثر دانشورانه سستی متمایز می‌کند. در این آثار دانشورانه سستی هم تحلیل‌های تاریخی، ریشه‌شناختی، و فلسفی مفصل از متن فراهم می‌شود و هم تفسیرهای گوناگون از یک متن و نقاط قوت و ضعف هر کدام طرح و بررسی می‌شوند. نمونه‌های آن غالب آثار کلاسیک و مرجع در زمینه فلسفه یونان باستان است؛ آثاری چون *تاریخ فلسفه* شش جلدی گاتری (Guthrie 1981)، *فلسوفان پیش‌سقراطی* جانانان بارنس (Barnes 1982). کتاب بلاکسون به‌هیچ‌وجه اثری از این قسم نیست؛ هرچند نویسنده کتاب در قالب یادداشت‌هایی در انتهای هر فصل و به‌ندرت در پانوشته‌های خود به‌اختصار وارد این دست مباحث نیز شده و برای تأیید تفسیر خود و یا روشن کردن نکاتی درخصوص آن و یا گاه برای نشان‌دادن تفسیرهای دیگر به‌خوبی از این آثار بهره برده است. این یادداشت‌ها از پانوشته‌ها جدا شدند تا خوانندگانی که علاقه‌ای به این مباحث ندارند با سادگی از کنار آن بگذرند. لذا، خواننده می‌تواند با خیال راحت کتاب را در قالب یک روایت سرراست بخواند، بدون این‌که از بحث دور شود. در صورت لزوم نیز می‌تواند به پانوشته‌های هر صفحه مراجعه کند تا توضیحاتی بیش‌تر در مورد برخی مفاهیم و مطالب مرتبط به بحث را بخواند؛ مطالبی از ریشه‌شناسی و معنای کلمه‌هایی چون فلسفه و فوزیس (physis) گرفته تا تذکرات فلسفی و نکات تاریخی. اگر هم به مباحث دانشورانه علاقه داشت می‌تواند یادداشت‌ها را مطالعه کند و یا با منابعی که کتاب در انتهای هر بخش برای مطالعه بیش‌تر معرفی می‌کند، وارد این‌گونه مباحث شود.

کتاب، چنان‌که مقدمه آن متذکر می‌شود، روش خاصی در نگاه به فلسفه یونان دارد. نویسنده، در قسمت سپاس‌گزاری خاطر نشان می‌کند که این روش نگریستن به فلسفه یونان باستان را از گری متیوز (Gary Matthews)، استاد وی در دانشگاه ماساچوست، آموخته است. بلاکسون از وی یاد گرفته که متون به‌جامانده از یونان باستان نشان‌دهنده یک فکر هستند و هدف نخستین و اصلی در تاریخ فلسفه یونان باستان می‌بایست تقریر موضع و دیدگاهی باشد که این متون را ترجمان طبیعی این فکر می‌داند. اما روش صرفاً روش است و این‌که این دیدگاه و موضع چه بوده چیزی است که بلاکسون بیش از هر کسی خود را مدیون یونان‌شناس آلمانی‌الاصل برجسته، مایکل فرده (Michael Frede)، و تفسیرهایی می‌داند که وی در آثار متعدد خود تقریر کرده است (بلاکسون از ۲۲ اثر نگاشته‌شده به‌وسیله فرده استفاده و آن‌ها را در قسمت منابع کتاب فهرست کرده است). به‌نظر بلاکسون، آثار این یونان‌شناس برجسته بهترین جایی است که می‌توان بصیرت‌هایی درباره خطوط کلی تفکر یافت که در کل فلسفه یونان باستان امتداد می‌یابد و بدان انسجام، وحدت، و یک‌پارچگی می‌بخشد.

### ۳. محتوای کتاب

به‌نظر بلاکسون، فلسفه در یونان باستان با پیش‌سقراطیان به‌طور دقیق‌تر سال ۵۸۵، که تالس (Thales) کسوف اتفاق افتاده در آن سال را پیش‌بینی کرد، آغاز می‌شود و تا حدود هزار سال بعد در ۵۲۹ میلادی، که امپراتور مسیحی، جاستینین (Justinian)، کافران را از تدریس فلسفه منع ساخت، ادامه می‌یابد. اما کتاب به بحث درباره سرتاسر این دوره طولانی و پربار نمی‌پردازد. کتاب از تالس و طبیعت‌باوران میلئوس (Miletus) آغاز می‌کند و با بحثی درباره بخش آغازین جنبش شک‌گرایانه، که در ۲۶۸ ق م در آکادمی افلاطون شکل گرفت و تا قرن سوم ق م نیز به حیات خود ادامه داد، پایان می‌یابد. کتاب در پنج بخش تنظیم شده و هر بخش یک تا چند فصل و هر فصل نیز سه موضوع یا محور بحث دارد. بخش‌ها و فصل‌های کتاب و موضوعات هر فصل به‌ترتیب عبارت‌اند از:

#### بخش ۱. پیش‌سقراطیان

۱. انقلاب میلئوسی (چرخش میلئوسی‌ها به طبیعت؛ پارمنیدس / Parmenides؛ دفاع از پژوهش در طبیعت).

بخش ۲. سقراط

۲. زندگی نیک (تعاریف؛ عشق به حکمت؛ عقل‌گروی سقراطی)؛

۳. در برابر سوفیست‌ها (سوفیست‌ها به آتن می‌آیند؛ سوفیست‌ها تعالیم و معارف مربوط به نفس را می‌فروشند؛ سخن‌وری چشمان بینایی برای دیدن نیک ندارد).

بخش ۳. افلاطون

۴. سه نظریه افلاطونی (نظریه یادآوری؛ نظریه صور؛ نظریه سه‌بخشی بودن نفس)؛

۵. عدالت و پاداش آن (گفت‌وگوی آغازین؛ عدالت؛ زندگی در عدالت بهتر است).

بخش ۴. ارسطو

۶. فلسفه دومین (اجسام طبیعی و رفتارهای خاصشان؛ طبایع همان صور هستند؛ غایت‌شناسی در طبیعت)؛

۷. علم‌النفس (نفس صورت بدن است؛ استقرا؛ شبیه‌شدن به محرک نامتحرک اولی)؛

۸. فلسفه اولی (علم وجود؛ جواهر همان صور هستند؛ هیچ امر کلی‌ای جوهر نیست)؛

۹. اخلاق (استدلال کارکرد؛ حکمت نظری؛ حکمت عملی).

بخش ۵. فیلسوفان دوران یونانی‌مآبی

۱۰. واکنش به سنت کلاسیک (نحله اپیکوری؛ نحله رواقی؛ نحله شکاکیت).

بخش اول، پیش‌سقراطیان، در یک فصل یکی از خط‌های فکری اصلی فلسفه یونانی را تقریر می‌کند. این فصل در سه بخش از فیزیک یا علم طبیعت اندیشمندان میلتوسی آغاز می‌کند، با چالش عقل‌گروانه پارمنیدسی ادامه می‌یابد، و نهایتاً با دفاع کثرت‌گرایانه اتمیستی از پژوهش عقل‌گروانه در طبیعت به پایان می‌رسد. اندیشمندان میلتوسی در واقع طبیعت‌پژوهانی بودند که از مرجعیت سنت‌ها و باورها به سمت طبیعت‌چرخیدند و راه ظهور پژوهش در طبیعت را، که در واقع مقدمه‌ای برای علم به معنای واقعی کلمه بود، هموار ساختند. این پژوهش در طبیعت در واقع تجلی خاصی از یک نگرش روشن‌گرانه کلی‌تر بود، مبنی بر این باور که آدمی می‌تواند سر از حقیقت هستی در بیاورد، اگر به جای اعتماد بر عقاید و باورهای سنتی رایج بر اندیشه و تجربه خویش اعتماد کند. به‌طور خاص، طبیعت‌پژوهان میلتوسی به جای بهره‌بردن از خدایان انسان‌وار یونانی در تبیین واقعیت و



پدیده‌های هرروزه فکر می‌کردند که واقعیت طبیعی دارد و پدیده‌های طبیعی‌ای چون باران تجلیات و ظهورات تغییر در این طبیعت‌اند.

درست است که شکاکیت نسبتاً فراگیری که در آن زمان کم‌کم به دین و باورهای اساطیری ایجاد می‌شد می‌توانست پشتوانه‌ای برای چرخش میلئوسیان فراهم آورد، اما آن‌ها خودشان توجیهی عقلانی برای این چرخش و باور خاص نداشتند. نبود توجیه عقلانی به پرسش‌هایی فلسفی در قلمرو معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی درباره ماهیت خود این پژوهش در طبیعت و پیش‌فرض‌های جنبش روشن‌گرانه پس‌زمینه آن دامن زد؛ پرسش‌هایی نظیر این که این شناخت چگونه شناختی است و کدام تصور از واقعیت با این شناخت جدید سازگارتر درمی‌آید. تالس و میلئوسیان، اگرچه به این پرسش‌ها پاسخی ندادند و بدین معنا نمی‌توان ایشان را فیلسوف به معنای امروزی کلمه نامید، اما تلاش آن‌ها به ظهور و شکل‌گیری سنت فلسفی‌ای انجامید که هدفش پاسخ‌دادن به این پرسش‌ها بود.

پارمنیدس شخصیت محوری در شکل‌دادن به این سنت فلسفی است که در بخش عمده‌ای از فلسفه یونان باستان جریان دارد. دغدغه فکری اصلی وی معرفی آن‌گونه شناختی بود که ما را به معرفت ساختار واقعیت می‌رساند. به نظر وی و اندیشمندان پیش‌سقراطی پس از وی، لازم است میان جهان چنان‌که **فرامی‌نماید** و چنان‌که در **واقع هست** تمایز قائل شد؛ تمایزی که هم‌چنین مبتنی بر تمایز میان دو گونه شناخت، شناخت مبتنی بر «تجربه» و شناخت مبتنی بر «عقل»، نیز است. فیلسوفانی که پس از وی آمدند، چون امپدکلس (Empedocles) و دموکریتس (Democritus)، هرچند جهان‌بینی‌های متفاوتی عرضه داشتند، با همین جهان‌بینی‌ها به دفاعی همه‌جانبه از تفکیک دوگانه پارمنیدسی میان جهان، چنان‌که بر ما و در تجربه ما آدمیان پدیدار می‌شود و جهان چنان‌که در واقعیت و در نظر عقل است، برخاستند.

با سقراط نگرش و رویکرد روشن‌گرانه پیش‌سقراطی از جهان طبیعت به انسان و سعادت او، زندگی نیک، متوجه می‌شود. اگر پیش‌سقراطیان برداشت جدیدی از جهان و واقعیت نهایی ارائه دادند، سقراط شالوده برداشت جدیدی از انسان و سعادت را ریخت. بخش دوم کتاب، **سقراط**، در دو فصل، **زندگی نیک و در برابر سوفیست‌ها** روایت و خط‌فکری‌ای را که با پارمنیدس آغاز شد دنبال می‌کند. سقراط، چنان‌که ارسطو به درستی بر آن انگشت می‌نهد، مسائل اخلاقی را دغدغه خود ساخت و در این قلمرو نیز وجهه همت او یافتن مفاهیم کلی، یعنی **تعریف**، در حوزه امور اخلاقی بود. به عبارت دیگر، سقراط

می‌خواست به تعریف‌های کلی و ثابتی از مفاهیم اخلاقی دست پیدا کند. نویسنده، در فصل دوم کتاب، **زندگی نیک**، کوشش سقراطی برای تعریف و تبیین را با توسل به برخی نمونه‌های انضمامی که افلاطون در آثار اولیه‌اش تقریر کرده است توضیح می‌دهد. به نظر وی، این کوشش سقراط را سراسر با انقلاب اندیشمندان میلتوسی و سنت فلسفی‌ای که با پارمیندس شکل گرفت پیوند می‌دهد. میلتوسی‌ها مدافع و مبلغ گرایش روشن‌گرانه خوش‌بینانه‌ای بودند که براساس آن، به جای تکیه بر باورهای سنتی، فرد به عقل خودش رجوع می‌کند و در نتیجه آن فهمی بهتر از جهان به دست می‌آورد. سقراط همین گرایش را در امور اخلاقی دنبال کرد. به نظر وی، زندگی نیک نه مبتنی بر تجربه‌ها و مهارت‌هایی است که آدمی و یا آدمیان در طول زندگی‌شان و در مواجهه با موقعیت‌های گوناگون به دست می‌آورند که مبتنی بر تلاش و جست‌وجوی عقلانی برای دست‌یافتن به تعریف فضیلت‌های واقعی است؛ یعنی شناخت فضیلت‌ها.

سقراط نه تنها بر رسیدن به تعریف فضیلت تأکید می‌کند سعادت را نیز در پیروی از لوازم و اقتضائات فضیلت می‌داند. وی با چرخش از تأکید بر بدن و امیال بر نفس و روان آدمی اهمیت می‌گذارد و زندگی نیک را بالمآل درگرو نیک‌گرداندن نفس و روان می‌شمارد. درست است که در زمان سقراط پیوند دادن نفس با شخصیت کم‌وبیش رایج‌تر از روزگار سابق بود، اما هم‌چنان دعاوی سقراطی دعاوی‌ای چالش‌انگیز برای آن زمان بودند؛ دعاوی‌ای هم‌چون این که آدمی موجودی است در اساس واجد نفس، و نفس و روان جزء اصلی شخصیت وی است، و این که زندگی نیک و سعادت مند بیش‌تر از نیکی بدن با نیکی و سعادت نفس در پیوند است و سعادت و نیکی نفس هم درگرو تحصیل «حکمت و حقیقت» است. چنین تصویری از سعادت ریشه در برداشت سقراطی از میل و رابطه آن با عقل و نیز نقش عقل در به‌مهارگرفتن امیال ما دارد.

چنین نگرشی به زندگی نیک و سعادت او را در برابر سوفیست‌ها قرار می‌دهد؛ کسانی که راز موفقیت و زندگی سعادت‌مند را در قدرت اقناع از طریق فنون خطابه و سخن‌وری می‌دانستند. به نظر سقراط، اقناع و سخن‌وری ممکن است ما را در نیل بدان‌چه که می‌خواهیم توانا سازند، اما آنچه می‌خواهیم همواره چیزی نیست که برای ما و زندگی ما نیک باشد. لذا، سخن‌وری و قدرت اقناع چه‌بسا برای سعادت و زندگی نیک زیان‌آور نیز هستند. زندگی نیک بیش‌ازهمه بر عقل آدمی و تشخیص نیک و بد وی استوار است؛ چیزی که سقراط فلسفه یا عشق به حکمت می‌نامد و بلاکسون در واقع به‌عنوان یکی دیگر

از مضامین اصلی روایت فکری‌اش از فلسفه یونانی می‌کوشد تا در این فصل و فصل‌های بعدی معنا و لوازم آن را روشن کند. بلاکسون با بررسی مواجهه سقراط با سوفیست‌هایی چون گرگیاس (Gorgias)، پلوس (Polus)، و کالیکلس (Callicles)، آن‌گونه که افلاطون در محاورات اولیه به‌ویژه گرگیاس گزارش می‌دهد، نتیجه می‌گیرد که استدلال‌های سقراط علیه مواضع این سوفیست‌ها هرچند قابل توجه‌اند، اما سقراط هم‌چنان در دفاع از موضع خود و پاسخ به پرسش‌ها و ابهاماتی که درخصوص این موضع با آن‌ها روبه‌رو بود استدلال‌های استوار و قابل‌پذیرشی ارائه نمی‌دهد. اگر افلاطون در محاورات اولیه می‌کوشید تا شخصیت سقراط و موضع فکری وی را به‌خوبی تقریر و تبیین کند، نقایص این موضع و مشکلاتی که با آن روبه‌روست چیزی است که درواقع به محاورات معروف به محاورات دوره میانی جان می‌بخشد و عمده کوشش افلاطون به مستدل‌ساختن درستی موضع سقراطی، یعنی عشق به حکمت به‌عنوان تنها راه حقیقی نیل به سعادت، معطوف می‌شود.<sup>۳</sup>

بخش سوم کتاب، *افلاطون*، شامل دو فصل ۴ و ۵ می‌شود. فصل چهارم به بررسی به‌اصطلاح سه راه‌حل ممکن می‌پردازد که افلاطون در تلاش برای فهم سقراط و عشق به حکمت او مطرح می‌سازد: *نظریه یادآوری*، *نظریه صور*، *نظریه سه‌بخشی بودن نفس*. این سه نظریه راه‌حلی‌هایی که از همه جهات ساخته و پرداخته شده باشند و یا به‌نظر افلاطون کافی و وافی به مقصود باشند نیستند، بلکه راه‌حل‌های ممکن‌اند که افلاطون در محاوره‌های میانی آن‌ها را تقریر می‌کند. فصل ۴ به تقریر این سه نظریه می‌پردازد و نشان می‌دهد که چرا سقراط سعادت و زندگی نیک را نه در ارضای امیال، بلکه در دنبال‌کردن شناخت فضیلت‌های اخلاقی از طریق عقل و تحقق آن‌ها در نفس می‌دانست. بلاکسون با محور قراردادن پاره‌هایی از *منون* (Meno)، *فایدون* (Phaedo)، و *جمهوری* (Republic) این سه راه‌حل را تقریر می‌کند. در *منون*، سقراط این امکان را در نظر می‌گیرد که نفس پیش از بدن و مجزا از آن وجود داشته و شناخت فطری و ذاتی‌ای که انسان از برخی امور دارد درواقع در بخشی از این نفس جای دارد؛ عقل. این شناخت از نفس انسان جدا نمی‌شود و تنها پس از واردشدن به بدن باورها و عقاید غلط آن را تیره و مبهم می‌سازند. «عشق به حکمت روش پرسش و پاسخ است در حوزه امور اخلاقی و این روش با ازمیان برداشتن باورهای غلطی که درباره فضیلت‌ها داریم اسباب ظهور حکمت عملی در این حوزه می‌شود» (p. 103). هم‌چنین، عشق به حکمت مستلزم آن است که آدمی نفس خود را تاآن‌جاکه ممکن است به حالت و وضعیت طبیعی پیش از ورود به بدن و عالم

حواس نزدیک کند؛ وضعیتی که در آن آدمی متعلق حقیقی آن شناخت واقعی، یعنی صور یا ایده‌ها، را بی‌واسطه درک می‌کرد. نفس آدمی اما تنها از عقل تشکیل نیافته است، دو بخش دیگر نیز دارد که فاقد عقل هستند. در بسیاری از آدمیان این دو بخش فاقد عقل حاکم بر کل نفس هستند، اما سعادت واقعی آدمی در هماهنگی میان این سه بخش و نیز حاکمیت و فرمان‌روایی نهایی عقل بر آن دو بخش دیگر است. چنین زندگی‌ای مبتنی بر عشق به حکمت است، زندگی عقل، و تأمین‌کننده سعادت واقعی آدمی نیز است. فصل پنجم کتاب، **عدالت و پاداش آن**، بحث درباره جمهوری را با توجه به نسبت و رابطه هماهنگی در نفس و عدالت در جامعه دنبال می‌کند. در جامعه‌ای که عدالت سقراطی محقق شده باشد آدمی می‌تواند وقت خویش را بیش‌تر صرف عشق به حکمت کند و یا بهره بیش‌تری از وقتی بگیرد که صرف عشق به حکمت کرده است. از همین رو، بهتر است که آدمی به سعادت رسیده، یعنی انسانی که توانسته از غار بیرون آید و به زندگی عقل نائل شود، به غار بازگردد و وضع جامعه را نیز بهبود بخشد تا از این طریق خود نیز از زندگی در جامعه عادل بهره برد.

بخش چهارم کتاب، **ارسطو**، در چهار فصل به چهار مبحث مهم در اندیشه وی می‌پردازد (فصل‌های ۶ تا ۹). ارسطو، به نظر بلاکسون، «نخستین افلاطون‌گرا و منتقد افلاطون بود» (p. 153). در حالی که متافیزیک و معرفت‌شناسی ارسطو تلاشی پیوسته برای «تصحیح اشتباهات افلاطون» (p. 158) است، ارسطو هم‌چنان زندگی مبتنی بر تأمل عقلانی و شناخت را بهترین و سعادت‌مندترین زندگی می‌داند. فصل ۶ به فلسفه دومین، یا به تعبیر بلاکسون «عشق به حکمت ثانی [دومین]» یا «عشق به حکمت به شیوه‌ای ثانوی [دومین]» (p. 154)، می‌پردازد. در حالی که فلسفه در میلوس، با توجه به طبیعت آغاز نهاد، پس از سقراط توجه به طبیعت و تبیین پدیده‌های طبیعی و به‌ویژه تغییر رنگ‌ورو باخت. با ارسطو طبیعت و تغییر دوباره مورد توجه قرار می‌گیرد و بلاکسون نقطه آغاز مواجهه ارسطو با افلاطون را در همین فلسفه طبیعت می‌بیند. در نظر ارسطو، طبیعت و موجودات طبیعی ماده بی‌شکل و پیوسته در تغییر نیستند، بلکه هر شیئی واجد نوعی وحدت و یک‌پارچگی است و از ثبات نیز بهره‌ای دارد. ارسطو این جزء ثابت و وحدت بخش هر شیء مادی را صورت یا ذات می‌نامد که تعریف بیان‌گر آن است. تعریف نیز فطری نفس ما نیست، بلکه از طریق استقرا حاصل می‌شود. ارسطو عقل گراست و سخن وی در این جا چیزی بیش از تأکید بر ضرورت و مقدمه‌بودن تجربه برای نیل به شناخت نیست.

چنان‌که بلاکسون کمی بعدتر در فصل ۷ روشن می‌سازد، تجربه اگرچه برای همه انسان‌ها وجود دارد، اما رسیدن آن به شناختی که با «چرا و علت» پیوند می‌یابد تنها از طریق عقل و یافتن بینش‌های درون تجربه است که حاصل می‌شود. در هر حال، موضع ارسطو در این‌جا کاملاً متفاوت از افلاطون و نظریه یادآوری وی است.

بلاکسون بحث ارسطو درباره طبیعت را با بحثی در خصوص غایت‌باوری فراگیر وی در عالم بی‌جان به پایان می‌رساند. برخلاف فیلسوفان طبیعت‌شناس قبل از سقراط، به‌استثنای آناکساگوراس (Anaxagoras)، ارسطو بر سر این موضوع با افلاطون هم‌داستان است. بحث از غایت‌باوری ارسطو در این فصل ناتمام می‌ماند و بلاکسون برای تکمیل آن در فصل ۷ وارد علم‌النفس ارسطو می‌شود. ارسطو علم‌النفس را در ذیل مباحث مربوط به اجسام طبیعی و فلسفه دومین بحث می‌کند. وی وجودشناسی سه‌گانه افلاطونی و نیز برداشت وی از رابطه نفس با بدن را قبول ندارد و در عوض نفس را صورت جدایی‌ناپذیر بدن می‌شناسد. بلاکسون، هم‌چنین، چند صفحه‌ای را به توضیح این تعریف ارسطو که نفس فعلیت نخستین بدن است و معنای جداناپذیری نفس از بدن اختصاص می‌دهد. در پایان نیز، بحث نیمه‌کاره غایت‌باوری در اندیشه ارسطو را دنبال می‌کند. ایده غایت‌باوری میراثی است که وی در واقع از سقراط و ارسطو به ارث می‌برد. به‌نظر افلاطون در *تیمائوس* (Timaeus)، جهان صورت‌گری خدایی دارد که خیر است و جهان را متحد ممکن بر صورت خویش ساخته؛ چراکه می‌خواسته تا خیر در جهان هرچه بیش‌تر شود. غایت هرچیزی، از جمله انسان، نیز در آن است که به‌صورت خدایی نزدیک‌تر شود. ارسطو چنین سازنده‌الهی‌ای را قبول ندارد، اما این تصویر کلی را پذیرفته که غایت نهایی انسان و جهان شبیه‌شدن به موجودی است الهی که کامل و فعلیت محض است. این موجود چیزی جز محرک اولی یا محرک لایتحرک نیست که خیر و کمال محض است و هر موجودی تا بدان‌جایی که بدان شباهت دارد یا کسب کرده از خیر بهره‌مند است. هرچه آدمی توانایی‌های عقلانی بیش‌تری به‌دست آورد و بیش‌تر توانست آن‌ها را به‌کار گیرد، بیش‌تر به محرک اولی شبیه شده است. فلسفه اولی یا «عشق به حکمت نخستین» در فصل ۸ کتاب موضوع بحث قرار می‌گیرد. پرسش ارسطو از این‌که آیا صورت‌های اجسام طبیعی یا صورت‌های در ماده جوهر هستند و اگر آن‌ها جوهر هستند آیا چیزی جوهری‌تر از آن‌ها، به‌تعبیر دیگر جوهر به‌معنای حقیقی کلمه، نیز وجود دارد او را به‌سوی پژوهشی در وجود سوق می‌دهد. به‌نظر ارسطو، جوهر به‌معنای حقیقی کلمه می‌بایست «حرکت‌ناپذیر و مفارق» باشد، درحالی‌که صورت‌های در

ماده به معنای حقیقی کلمه این گونه نیستند و از این رو وصف جوهر حقیقی یا جوهر به معنای اولی کلمه بر آن‌ها حمل نمی‌شود. در این معنا، به تفسیر بلاکسون، تنها محرک لایتحرک جوهر است؛ چراکه تنها چیزی است که «حرکت ناپذیر و مفارق» است و از این رو متافیزیک علم الهی نیز است، چراکه چنین جوهری جوهری الهی است. بلاکسون بحث را با مقایسه برداشت ارسطو از جوهر در مقولات و متافیزیک ادامه می‌دهد. در مقولات، وی کلیات را حداقل به یک معنا جوهر می‌داند، اما در متافیزیک هیچ‌گونه بهره‌ای از وجود خارجی برای آن‌ها قائل نیست. بلاکسون می‌کوشد نشان دهد چرا ارسطو با موضعی کم‌وبیش افلاطونی در مقولات شروع می‌کند و به موضعی یک‌سره ضدافلاطونی در متافیزیک می‌رسد که در آن صورت‌ها هرچند وجود دارند و به یک معنا جوهر نیز هستند، اما وجودی کلی و بر فراز کثرت ندارند، بلکه، خود، در ضمن اشیای جزئی وجود دارند. در هستی‌شناسی ارسطو، امر کلی افلاطونی بهره‌ای از وجود ندارد.

فصل نهم، اخلاق، بازگشتی است به دغدغه اصلی سقراط و افلاطون: سعادت و زندگی نیک. در نظر ارسطو نیز، نفس آدمی اصل و اساس در سعادت است و از آن‌جا که کارکرد اصلی نفس عقل و دانش نظری و عمل برطبق آن است، ارسطو نیز به مانند افلاطون معتقد است که سعادت در وهله نخست بر شناختی استوار است که ریشه در عقل دارد. هنگامی که این شناخت شکل حکمت نظری می‌گیرد بیش از همه به کار سعادت آدمی می‌آید. اما، برخلاف نظر افلاطون، بلاکسون مدعی است هرچند حکمت نظری به سعادت حقیقی منجر می‌شود، اما حکمت عملی نیز، که به نحوی متفاوت ریشه در عقل و نیز تجربه زندگی دارد، اسباب سعادت در رده‌ای پایین‌تر را فراهم می‌آورد. اگر از نظر افلاطون حکمت نظری و شناخت نظری واقعیت، که چیزی جز صور و تعریف‌های حقیقی از به‌ویژه مفاهیم اخلاقی نیست، در نظر ارسطو بسیاری از مردم عادی بدون نیل به شناختی نظری از واقعیت و از طریق حکمت عملی و تجربه‌های زندگی نیز می‌توانند سعادت‌مند شوند.

بخش پنجم، فیلسوفان دوران یونانی مآبی، در یک فصل، فصل دهم، به بررسی بسیار مختصر فلسفه در دوران یونانی مآبی در قالب سه نحله اپیکوریان، رواقیان، و شکاکان می‌پردازد، و به تعبیر دقیق‌تر سرنوشت روایت فکری کتاب را در این دوران دنبال می‌کند. از نظر بلاکسون، هرکدام از این سه نحله در واقع واکنشی هستند به برخی جنبه‌های افراطی در فلسفه افلاطون و ارسطو، به‌طور خاص درباره شناخت و سعادت، و به یک معنا بازگشتی‌اند به سقراط بنابر برداشت خاصی که هر یک از اندیشه سقراطی داشتند.

اپیکور، به طور خاص، در برابر عقل گروهی سنت فلسفی ای می ایستد که از پارمنیدس شروع و در افلاطون و ارسطو ادامه می یابد. موضع وی، به سبب آن که غالب نوشته های وی از بین رفته اند و به طور کامل به دست ما نرسیده، نامشخص است. با این همه، به نظر بلاکسون، همین پاره های موجود نشان می دهند که وی در واقع این سنت عقل گروانه را پاره و اعتبار مطلق عقل را خدشه دار می کند. در مورد سعادت نیز، در نظر اپیکور، شناخت نظری اگرچه لازم است، اما تنها از ارزشی به مثابه یک ابزار برخوردار است و نه بیش تر. خود شناخت نظری ارزشی فی نفسه ندارد و از آن جاکه باعث می شود تا سرشت زندگی و لذت را بشناسیم و ترس های واهی را کنار بگذاریم اهمیت پیدا می کند. سعادت در نوعی تعادل و میانه روی است و نه دانش نظری صرف. رواقیان نیز برداشت نویی از سعادت را جایگزین برداشت کلاسیک آن ساختند. در این برداشت نو، عقل غالب آدمیان توان رسیدن به آن شناختی را دارد که سعادت را ممکن می کند. از جمله این امور این واقعیت است که سعادت در گرو موافق طبیعت زندگی کردن است. این شناخت شناختی است که با نظر به تقدیر و مشیت حاکم الهی بر کل طبیعت در دسترس همه آدمیان قرار دارد و نهایتاً شکاکان نیز در وهله نخست در تلاش بودند تا به گونه ای دیگر به سقراط و بی دانشی او برگردند. به نظر آن ها، شکاکیت و بی دانشی سقراطی در جزم باوری افلاطونی - ارسطویی رنگ باخته بود. با این همه، از میان این شکاکان برخی در این راه گام فراتر از سقراط برداشتند و پای به شکاکیت واقعی نیز نهادند.

#### ۴. بررسی و ارزیابی

##### ۱,۴ به لحاظ صوری

کتاب به لحاظ طرح جلد، نوع قلم و اندازه های گوناگون آن، صفحه آرایی، نگارش و قواعد نگارش انگلیسی، و سایر ملاحظات صوری در مجموع امتیاز مثبت می گیرد. اندازه قلم اثر اندازه نسبتاً ریزی است و به خصوص پانوشت ها و یادداشت ها ریزتر نیز می شود که تقریباً در میان کتب انگلیسی زبان چندان عجیب و غریب نیست و روال عادی به حساب می آید. غلط های تایپی نیز به ندرت یافت می شود، از جمله:

- p. 5: 'In spite the' ('In spite of the')
- p. 22: 'verymany' ('very many')
- p. 27: 'DK 78 B 11' ('DK 68 B 11')
- p. 55, note u: 'has in him in' ('has in mind in')

p. 60: 'fail do it' ('fail to do it')  
p. 64: 'as at least as' ('at least as')

به‌لحاظ نحوه ارجاع، بلاکسون ابتدا نام مؤلف کتاب سپس عنوان آن و تاریخ چاپ آن را ذکر می‌کند. ذکر نام کتاب در ارجاع‌های موجود در کتاب‌ها و مقالات علمی رایج نیست و سبب اضافه‌شدن بر حجم کتاب می‌گردد. مشخص نیست که دلیل بلاکسون برای این کار چه بوده است. اما در مورد ارجاعات وی به متون اصلی از فیلسوفان اشکالاتی اساسی وجود دارد. بلاکسون در مورد پیش‌سقراطیان اشاره کرده (p. 29-30) که ارجاعات وی به کتاب دیلز و کرانز (Diels and Kranz 1952) است و این کتاب را نیز در زمره منابع لیست کرده است. هم‌چنین، بلاکسون توضیح داده که ترجمه این قطعات تاجه‌اندازه کار خود وی است. اما منابع نقل‌قول‌های سایر فصل‌های وی در فهرست منابع نیامده‌اند. بر این اساس، در صفحه ۶۵ یادداشت ۵ به‌طور کلی از دو سلسله ترجمه موجود از آثار افلاطون به انگلیسی نام برده است، بدون این‌که در فهرست منابع تک‌تک آن‌ها معرفی شوند و نام مترجم آن و سال چاپ آن بیاید. در مورد ارسطو نیز به همین صورت در یادداشت شماره ۸ در صفحه ۱۶۹ توضیحاتی درباره ویراست اصلی انگلیسی آثار ارسطو توضیحی داده شده، اما در فهرست منابع این آثار نه به‌صورت کلی و نه به‌صورت جداگانه فهرست نشده‌اند.

نهایتاً در فصل پایانی، فصل دهم، نقل‌قول‌های متعددی از دیوگنس لائرتیوس (Diogenes Laertius) و سیسرو (Cicero) و غیره می‌شود، اما تنها در همان نقل‌قول نام نویسنده و اثر وی می‌آید، بدون آن‌که در فهرست منابع یا جایی دیگر ذکری از مشخصات اثر آمده باشد. بلاکسون تنها در یادداشت ۳ صفحه ۲۵۱ اشاره می‌کند که نقل‌قول‌های وی از فیلسوفان دوران هلنیستی براساس کتاب لانگ و سدلی (Long and Sedley 1987) صورت گرفته است، اما این منبع شامل همه نقل‌قول‌ها نمی‌شوند و چند نقل‌قول در این فصل یا بدون منبع می‌مانند یا بلاکسون فراموش کرده تا نشان دهد از چه صفحه‌ای از کتاب بالا این نقل‌قول‌ها ذکر شده‌اند.

هم‌چنین، شاید برای خواننده شگفت‌انگیز و غریب بنماید که در فهرست منابع هیچ نامی از ارسطو، افلاطون، دیوگنس لائرتیوس، سیسرو، و کتاب‌های آن‌ها نیامده است! شاید بهتر بود بلاکسون منابع را به دو دسته منابع اصلی و فرعی، تقسیم می‌کرد و در ذیل منابع اصلی خواننده را با بهترین ویراست‌ها و ترجمه‌ها از منابع اصلی آشنا می‌کرد و در ذیل منابع فرعی همین آثار تحقیقی و دانشورانه درباره فلسفه یونان را می‌آورد که اکنون آن‌ها را در ذیل منابع آورده است.



## ۲,۴ به لحاظ محتوایی

چنان‌که تلخیص محتوایی کتاب نشان داد، بلاکسون دنبال یک خط‌فکری اصلی در فلسفه یونان باستان را می‌گیرد که به‌طور خاص در رابطه عقل و تجربه و عقل با زندگی نیک و سعادت‌مند، و به‌تعبیری، برداشتی خاص از عقلانیت تجلی می‌یابد. بلاکسون در این زمینه بیش‌ازهمه مدیون تفسیرهای فرده از عقلانیت در یونان باستان است (Frede 2002). بر این اساس، اگر در این کتاب دنبال اثری دانشورانه و نوآورانه در فلسفه یونان باستان می‌گردیم، در واقع انتظاری داشته‌ایم یک‌سره برخلاف هدف و طیف مخاطبان موردنظر بلاکسون. با نظر به چنین هدفی، اشکالاتی هم‌چون عدم جامعیت کتاب و شامل‌نشدنش بر حتی نام برخی فیلسوفان و شخصیت‌های مهم را نیز نمی‌توان بر کتاب وارد دانست؛ برای نمونه، فصل مختصر کتاب درباره پیش‌سقراطیان (از صفحه ۱۰ تا ۳۴ به‌هم‌راه یادداشت‌ها و پانوشته‌ها که در مجموع حجمی بیش از حجم متن اصلی، نزدیک به دوبرابر، دارند) بسیار کوتاه‌تر و موجزتر از آن است که نویسنده هم بتواند در آن روایت خود را آغاز کند و پردازد و هم نگاهی به شخصیت، اندیشه‌ها، و پاره‌های به‌جامانده از همه فیلسوفان آن روزگار بیندازد. به همین دلیل نیز، مثلاً نه در این فصل و نه در فصل‌های دیگر، حتی نامی از کسنوفانس (Xenophanes) یا زنون الیایی (Zeno of Elea) به‌میان نیامده و یا به اندیشه‌های گوناگون سایر فیلسوفان پیش‌سقراطی تقریباً هیچ اشاره‌ای نشده، بلکه یک انگیزه و مضمون اصلی در آثار آن‌ها پی‌گرفته شده است. در واقع، همه فیلسوفان این دوره با تمام تنوع و گستردگی افکار و نظریاتشان در قالب یک فصل و یک تم اصلی به بحث نهاده شده‌اند و هیچ بحث مجزایی در مورد تک‌تک آن‌ها مطرح نشده است. به همین صورت، به جریان برجسته سوفیست‌ها فقط در قالب روایت افلاطون از رویارویی سقراط با آن‌ها اشاره می‌شود (فصل سوم). در قسمت افلاطون و ارسطو نیز، بسیاری از آرای مهم آن‌ها حتی مورد اشاره نیز قرار نگرفته‌اند. به همین جهت، شاید برای خوانندگانی که هدف کتاب را در نظر نگرفته‌اند مواجه شدن با بحثی درباره علم طبیعت ارسطو بدون آن‌که از تغییر، بالفعل، و بالقوه سخنی به‌میان آورده باشد بسیار تعجب‌انگیز بنماید. اما اگر هدف کتاب را در نظر بگیریم، شاید این امر چندان هم شگفت‌نماید.

با در نظر گرفتن این نکات، بلاکسون توانسته با تکیه بر پاره‌های خاصی از آثار برخی از فیلسوفان این دوران روایتی از یک خط فکری خاص را در پی عقلانیت و سعادت برجسته و از طریق تحلیل انضمامی این متون روایت خود را قانع‌کننده کند. زبان بلاکسون، با وجود

یک‌نواختی آن، کم‌وبیش روشن است و تلاش وی آن بوده که روایت خود را در قالب بحث‌ها و گفت‌وگوها، مقایسه‌ها، و شباهت‌های میان فیلسوفان روشن کند.

با این همه، نمی‌توان در ارزیابی این اثر بر پاره‌ای نکات چشم فرو بست؛ نکاتی که در مجموع سبب می‌شوند تا به نظر من این کتاب بیش‌تر به کار مدرسانی بیاید که قصد تدریس فلسفه یونان باستان را دارند یا دانشجویانی که آشنایی مختصری با فلسفه یونان دارند تا دانشجویانی که برای نخستین بار با این فلسفه مواجه می‌شوند. شیوه عرضه و رویکردی که کتاب اتخاذ کرده به برخی مشکلات و معایب برای فهم اندیشه فیلسوفان نزد خواننده عادی‌ای که با فلسفه یونان آشنایی چندانی ندارد دامن می‌زند که ذکر آن‌ها خالی از وجه نیست.

۱. متن اصلی کتاب به برکت پانوشت‌ها و نیز یادداشت‌های پایان هر فصل توانسته موجز و مختصر باشد. تقریباً همه اطلاعات تاریخی و غالب اطلاعات تبیین‌گرانه به پانوشت‌ها و بحث‌های دانشورانه و ارجاعات به آثار کلاسیک غالباً به یادداشت‌ها منتقل شده‌اند. چنین کاری اگرچه سبب می‌شود متنی یک‌دست، مختصر، و خوش‌خوان با استدلالی سراسر به دست دهد، اما از طرف دیگر طولانی‌بودن این یادداشت‌ها، آن‌هم در فونت بسیار ریز و حاشیه‌ای‌بودن اطلاعات آن‌ها نسبت به استدلال اصلی، در برخی مواقع مانع از آن است که خواننده چندان علاقه‌ای به خواندن آن‌ها نشان دهد و در نتیجه از فهم این نکته مهم غافل بماند که چگونه ملاحظات فرهنگی و دانشورانه ما را به سوی فهم خاصی از اندیشه‌های این فیلسوفان و استدلال‌هایشان سوق داده است. وانگهی، این نحوه عرضه پس‌زمینه تاریخی و فرهنگی سبب شده تا این یادداشت‌ها از بستر خود خارج شده و بیش‌تر به صورت توده بی‌شکلی بمانند که نمی‌توانند تصویر منسجم و قابل‌تصور در ذهن خواننده ترسیم کنند. از این رو، به نظر من، لازم بود برخی از پانوشت‌ها به گونه‌ای داخل متن اصلی قرار می‌گرفتند، به نحوی که اگر حتی خواننده کتاب رغبتی به خواندن این پانوشت‌ها نمی‌کرد نکته مهمی را از دست نمی‌داد؛ برای نمونه، در پانوشت دوم صفحه ۴۲، نویسنده به اختصار درباره «حکمت / wisdom» توضیح می‌دهد. نظر به اهمیتی که حکمت و عشق به حکمت در نظر بلاکسون در تعریف ماهیت کار و فعالیتی که سقراط انجام می‌داد دارد، بی‌گمان انتظار خواننده آن است که این معنا به تفصیل بیش‌تری در خود متن توضیح داده می‌شد، نه آن‌که در پانوشت و آن‌هم به اختصار توضیح داده شود. به گفته بلاکسون در مقدمه، پانوشت‌ها اطلاعاتی حاشیه‌ای در اختیار خواننده می‌گذارند،

درحالی که برخی از این اطلاعات به هیچ وجه حاشیه‌ای نیستند و هم برای فهم فلسفه یونان و هم روایت نویسنده از آن کاملاً ضروری هستند.

بلاکسون در پاره‌ای موارد برخی از توضیحاتی را که مناسب بود در پانوشت می‌آمدند، چراکه ربط مستقیم به بحث داشتند، به یادداشت‌هایی انتقال داد که بناست بیش از هر چیز به بحث‌های دانشورانه گوشه چشمی داشته باشند. یادداشت‌های ۶ و ۸ در صفحات ۳۰ و ۳۱ یا یادداشت ۳ در صفحه ۶۵ یا یادداشت ۱ در صفحه ۱۶۶ از جمله این یادداشت‌ها هستند. برای نمونه، در یادداشت ۳ صفحه ۶۵ درباره «صورت» توضیحاتی داده شده که بهتر بود در پانوشت بیاید، چنان‌که پیش‌تر برخی دیگر از واژه‌ها چون فلسفه، فوزیس در همین پانوشت‌ها توضیح داده شده‌اند. به نظر می‌رسد گاه معیار بلاکسون برای این‌که توضیحی را به‌عنوان یادداشت یا پانوشت عرضه کند چندان دقیق و پذیرفتنی نیست. درواقع، درحالی که انتظار می‌رود یادداشت‌ها صرفاً مطالبی را در اختیار نهند که حتی اهمیتی کم‌تر از پانوشت‌ها داشته باشند، در برخی موارد واجد اطلاعات مهمی هستند که چه‌بسا برای فهم استدلال‌های کتاب نیز لازم و ضروری‌اند؛ مثلاً توضیحات وی درباره آثار ارسطو در صفحات ۱۶۶ و ۱۶۷ برای فهم برخی قسمت‌های نظرهای وی درباره اندیشه ارسطو کاملاً ضروری هستند، درحالی که این توضیحات به‌صورت یادداشت آمده‌اند. توضیحاتی مشابه درباره محاورات افلاطون در صفحه ۴۰ که این بار به‌صورت پانوشت مطرح شده‌اند.

۲. بلاکسون، گویی، برای بیان مقصود خود نوعی عجله و شتاب دارد که این امر سبب شده تا کتاب در برخی قسمت‌ها برای دانشجوی ناآشنا با فلسفه یونان گنگ و مبهم باشد و وی نتواند استدلال و تفسیر ارائه‌شده در کتاب را چندان قانع‌کننده بیابد. یکی از مهم‌ترین دلایل این امر آن است که بلاکسون به‌نظر می‌رسد پیشاپیش فرض گرفته که خواننده یا دانشجو با بسیاری از مفاهیم فلسفی کتاب یا مباحث آشناست و لذا توضیحی درباره آن‌ها نیاز ندارد؛ برای نمونه، واژه‌هایی چون *actuality*, *physics*, *happiness*, *wisdom*, *virtue* و *account*، و چندی دیگر از واژه‌ها که گاه بسیار هم در کل کتاب واجد اهمیت هستند یا توضیح داده نشده‌اند و یا توضیحی مختصر درباره آن‌ها در متن و یا پانوشت و یا یادداشت آمده است. از این میان، برای نمونه، می‌توان به دو واژه *virtue* و *wisdom* اشاره کرد که در کل کتاب اهمیت بسیاری دارند، اما نه‌تنها این دو واژه حتی در نمایه آخر کتاب نیامده‌اند در هیچ‌کجا هم توضیحی کامل و وافی درباره آن‌ها داده نشده است. درباره *wisdom*، چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، توضیح مختصری در پانوشت آمده است، اما همین توضیح اندک را هم نمی‌توان درباره *virtue* یافت. این امر سبب می‌شود تا خواننده کتاب با تصویری امروزی از

مفاهیمی چون happiness, virtue, wisdom کتاب را بخواند و چه‌بسا همین امر به پاره‌ای سوءبرداشت‌ها از استدلال بلاکسون منجر شود.

این امر در برخی مواقع حتی سبب می‌شود که خواننده نتواند منظور بلاکسون را بفهمد؛ برای نمونه، در بخش ارسطو تکرار می‌شود که از نظر ارسطو جدایی ماده از صورت در account است، درحالی‌که بلاکسون اصلاً نه در مورد اصل یونانی این واژه و نه در مورد معنای آن هیچ توضیح بیشتری نمی‌دهد. لذا، بعید است خواننده‌ای بدون دانش قبلی از این واژه و اصل یونانی آن بتواند منظور ارسطو را دریابد.

گاه نیز بلاکسون از برخی مفاهیم توضیح داده‌نشده استفاده می‌کند و توجه ندارد که این مفاهیم اگرچه برای او واضح و روشن هستند، خواننده ناآشنا را سردرگم می‌سازند؛ برای نمونه، در بحث غایت در ارسطو (p. 181-183) بلاکسون غایت نهایی کل جهان و نفس انسان را شبیه‌شدن به محرک اولی یا محرک لایتحرك می‌داند؛ مفهومی که پیش‌تر درباره آن هیچ توضیحی نداده است و در این‌جا به‌ناگهان سبز می‌شود. بلاکسون در یک پاراگراف و براساس مفاهیم زمان و تغییر و حرکت می‌کوشد تا این مفهوم را به خواننده معرفی کند، اما خود این مفاهیم پیش‌تر در ارسطو تعریف نشده‌اند. این ایجاز گاه مخمل سبب می‌شود که اگر نقل قول‌های کتاب را حذف کنیم نوشته بلاکسون در برخی قسمت‌ها به مدخلی دایرةالمعارفی در مورد یک فیلسوف و اندیشه‌های وی شبیه شود. نثر یک‌نواخت و یک‌دست بلاکسون در سرتاسر کتاب نیز از جمله دلایل دیگری است که اثر او را گاه به یک نوشته دایرةالمعارفی شبیه می‌کنند. نویسنده بخشی از این اشکالات را با بلاکسون در میان نهاده و وی پاسخ‌هایی داده که، به نظر من، اگر هدف آموزشی کتاب را در نظر بگیریم شاید قانع‌کننده نباشند. وی نخست از عدم رغبت ناشران انگلیسی‌زبان به استفاده از واژه‌های یونانی در کتاب‌هایشان اشاره می‌کند. دیگر این‌که، به نظر وی، بسیاری از مباحث کتاب درباره همین رابطه سعادت و زندگی نیک با عقل و حکمت و فضیلت است و این‌که فیلسوفان یونان باستان در این خصوص چه نظرهایی داشته‌اند. حال، معنی کلمه‌ها و اصل یونانی آن‌ها اهمیت چندانی ندارد.<sup>۴</sup>

## ۵. نتیجه‌گیری

کتاب بلاکسون کتابی است مقدماتی درباره فلسفه یونان باستان که به زبانی روشن و قابل فهم نگاشته شده و اگر رویکرد و هدف مؤلف را در نظر بگیریم استدلال‌ها و

تحلیل‌های کتاب در مجموع به‌خوبی تقریر شده‌اند و می‌توانند قانع‌کننده باشند. نویسنده توانسته است به‌خوبی متون خاصی از فلسفه این دوران را کنار هم قرار دهد و با ارائه تفسیرهایی از آن‌ها روایتی شسته‌ورفته و پذیرفتنی به‌دست دهد؛ هرچند، چنان‌که خود وی نیز در مقدمه کتاب متذکر می‌شود، این تنها روایت نیست و تفسیرهای وی نیز تنها تفسیرهای ممکن از این متن‌ها. وانگهی، غالب این تفسیرها به‌صورت جداگدا پیش‌تر از سوی شارحان برجسته تقریر شده‌اند و حسن و توانایی بلاکسون در استفاده از این تفسیرهای مجزا در قالب یک روایت کلی است.

اما با نظر به اشکالاتی که گفته شد و به‌رغم همه محاسنی که این اثر دارد کتاب بیش‌تر به کار کسانی می‌آید که قبلاً مقداری آشنایی با فلسفه یونان کسب کرده‌اند و اکنون قصد دارند کتابی درباره فلسفه این دوران از یک موضع تفسیری خاص و در پرتو روایتی وحدت‌بخش بخوانند. از آن‌جاکه فلسفه یونان در دانشگاه‌های ایران در همان سال اول ورود دانشجو به گروه فلسفه و بی‌هیچ آشنایی قبلی وی با فلسفه خوانده می‌شود، این کتاب، به‌نظر من، نمی‌تواند چندان به کار دانشجوی ایرانی در همان سال ورود به دانشگاه بیاید، هرچند وی می‌تواند در سال‌های بعدی و پس از آشنایی با فلسفه این دوران و فلسفه به‌طور کلی از زاویه دید این کتاب نیز به فلسفه یونانی بنگرد و روایتی انسجام‌بخش و یک‌پارچه از این فلسفه را مطالعه کند.<sup>۵</sup>

## پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله بر اساس شیوه‌نامه پیشین پژوهشنامه نگارش و داوری شده است.
۲. تمام ارجاعاتی که با نام صفحه آمده است ارجاع به کتاب موردبررسی (Blackson 2011) است.
۳. نظر اخیر حاکی از این موضع بلاکسون، به‌اصطلاح موضع تکامل‌گرا، است که افلاطون در وهله نخست و در محاورات اولیه «می‌کوشید تا لوازم و جزئیات ضمنی موضع سقراطی را نتیجه بگیرد، اما به‌تدریج و در زمان محاورات میانی آرای دیگری نیز درحال ظهور هستند» (p. 43).
۴. نویسنده در این‌جا برای رعایت انصاف در داوری بخشی از پاسخ بلاکسون را می‌آورد. هم‌چنین، از بلاکسون تشکر بسیار دارد که برخی از ابهامات و سؤال‌های دیگر مرا برطرف ساخت و پاره‌ای اشکالات مرا پاسخی مناسب گفت.

As for your question, no I don't think readers should "have a good command of them before hand." So, then, you ask, "why are some concepts not explained enough and even they are not mentioned in the index, concepts like the wisdom (Sophia) (its literal meaning or common sense meaning in Greek), virtue, account, actuality and some others"? Well, it is not possible to explain everything. I had to leave out some material, either because it would have been too complicated or not directly relevant to the main points I was trying to make. As for the first concept you mention, wisdom, of course I do talk about that extensively in the context of trying to explain what Socrates was doing in his love of wisdom.

Wisdom:

I discuss the antecedents of Socrates' use of the word philosophia on 55 - 56.

So I do speak to the issue you raise when you say, "the students who read the book need to know how the love of "sophia" might have been understood by the people contemporary to Socrates." It may be that I never mention the Greek word 'sophia.' I don't explicitly mention many Greek words. English publishers don't like a lot of Greek words in the text, partly because English readers don't generally know ancient languages. I explicitly discussed philosophia because that the translation of that word into English is contentious.

-- I am not sure what you mean when you say that I should have "you should have discussed concepts like Arete and Eudaimonia, at least in your footnots." Much of the book is about how happiness and the connection to virtue was understood in the ancient schools. I didn't spend much time on the Greek words because, as I said, that practice is frowned on by English publishers. Further, I doubt much is to be gained by such a focus. The translations of those words into English is standard. Their ordinary meanings are not at issue. The difficult thing is to understand what lives the ancient philosophers thought were the happiest and most virtuous, and why they thought that these lives were the best.

۵. خواننده می‌تواند به نقد و بررسی‌های زیر نیز رجوع کند که من عمدتاً از تکرار آنها در این نوشته خودداری کرده‌ام.

Moore 2011; Aikin 2012.

## کتاب‌نامه

- Aikin, Scott F. (2012), "Review: Greek Philosophy", in: *The Classical Review*, New Series, vol. 62, no. 2.
- Barnes, Jonathan (1982), *The Presocratic Philosophers*, Routledge.

بررسی و نقد کتاب فلسفه یونان باستان: ... (حمیدرضا محبوبی آرانی) ۳۷۳

Blackson Thomas A. (2011), *Ancient Greek Philosophy: from the Presocratics to the Hellenistic Philosophers*, Wiley-Blackwell.

Diels, H. and W. Kranz (1952), *Die Fragmente der Vorsokratiker*, Berlin: Weidmann.

Frede, Michael and Gisela Striker (2002), *Rationality in Greek Thought*, Oxford University Press.

Guthrie, W. K. C. E (1981), *A History of Greek Philosophy*, Cambridge: University Press, 1962–1981.

Long, A. A. and D. N. Sedley (1987), *The Hellenistic Philosophers*, vol. 1: *Translations of the Principal Sources, with Philosophical Commentary*, vol. II: *Greek and Latin texts, With Notes and Bibliography*, Cambridge University Press.

Moore, Christopher (2011), "Review", available at: <<https://bmcr.brynmawr.edu/2011/2011.10.22/>>.

